

## گفتگو

### دیدگاه یک

جناب سولادیگی

جانانز ۷۰۰درصد

### ۱۰روز آب وغذا نخوردم!

**عملیات کربلای ۵به فاصله دوهفته بعداز عملیات کربلای ۴شروع شد. شنیدم که شمارد هر دو عملیات حضور داشتید،درست است؟**

من تخریبچی بودم؛ البته در کربلای ۴ تخریبچی های زیادی دوره غواصی دیده بودند. قرار بود ابتدا بچه‌های غواص خط‌شکن شوندو سپس دیگران به آن‌ها بپیوندند. همین که غواصان وارد آب شدند، دشمن با چهارلول که می‌شد، شروع به زدن بچه‌ها کرد. آن‌زمان کل گردان‌های ایران برای عملیات، ۴۰۰گردان بود؛ اما به‌دلیل هوشیارشدن دشمن تعداد کمی وارد آب شدند که از گردان یاسین به فرماندهی شهید محدثی فر فقط گروهان ستار وارد آب‌شده و تعدادی از آن‌ها شهید شدند.

رزمندگان به فاصله دو هفته توانستند کربلای ۵ را آغاز کنند و توانستیم مجدداً عملیات شکست‌خورده را احیا کنیم. در جنگ آن چیزی که اهمیت دارد، تنها اراده و توکل است. ایران یک کشور بود؛ اما از آن‌سو استکبار جهانی و غرب به‌وضوح پشت صدام ایستاده بودند.

جنگ، سال ۵۹ شروع شد و ما یکی

از بزرگ‌ترین عملیات‌هایمان در این دوران کربلای ۵ بود. قصد نداشتیم

بصره‌را تصرف کنیم، بلکه می‌خواستیم

مواضعمان را محکم‌تر کرده باشیم. این عملیات به اندازه‌ای اهمیت داشت که صدام و تمام غرب متوجه شدند نمی‌توانند ایران‌را شکست دهند.

#### شماخودتان در عملیات کربلای ۵

#### مجرور شهیدید، چه خاطراتی از آن

#### زمان دارید؟

در کربلای ۵به‌دلیل انفجار، روده‌هایم پاره شد و سال ۶۶از ناحیه هر دو پا مجروح شدم. بگذارید در همین جا هم یادی کنم از فرمانده شهید رضوی که آن‌زمان با شهادت‌طلبی جان من را نجات داد. یکی از کارهای ما تخریبچی‌ها این بود که در کنار بچه‌های اطلاعات عملیات برای شناسایی همراه شویم. یک‌بار چهارنفری برای شناسایی رفتیم. یادم هست منطقه‌ای که در آن حضور داشتیم، مسطح نبود.

مجبور بودیم بگوییم. انفجار بیابای به کنار یایمان بر خورد می‌کرد و به‌وسیله آرپیچی مدام می‌زدند. صدای انفجار مهیب قطع نمی‌شد. در یک مرحله که از گودالی پریدم، به زمین خوردم و بدنم تکان نمی‌خورد. در همین حین شهید رضوی که خیلی جلوتر رفته بود، به عقب نگاه کرد و نامن را دید، در میان آن رگبار برگشت. این کار واقعا ایتار می‌خواهد. نمی‌توانید تصور کنید که گلوله مدام از زمین و آسمان ببارد، اما کسی راه رفته‌رابرگردد، اومن را به‌پشت خودش سوار کرد و با سرعت کندتری برگشت. در ظاهر هم هیچ چیز دیده نمی‌شد؛ اما وقتی به‌بیمارستان مشهد رسیدم، تازه فهمیدند که روده‌هایم بر اثر موج انفجار پاره شده است. مدت ۱۰ روز نه‌غذا خوردم و نه‌آب.

**شما بعداز یک‌بار مجروحیت شدید مجدداً به جبهه برگشتید و درست چندماه قبل از پذیرش قطعنامه‌هر دویایتان را از دست دادید. هیچ‌وقت در این سال‌ها فکر نگرديدای کاش بر نمی‌گشتم؟**

این سوال را خیلی‌ها پرسیدند. حتی گفته‌اند تو که وظیفه خودت را انجام داده بودی، چرا مجددا رفتی؛ اما حقیقتاً اصلاً این‌طور نیست. این چیزها معامله با خداست. ما در جریان کربلا می‌بینیم یاران آب‌عبدا... (ع) می‌گویند «این یک جان هیچ که اگر هفتاد مرتبه هم جانم را بخواید، خواهم داد»؛ پس همه این‌ها بر می‌گردد به چیزهایی که ما در دلمان داریم و وقتی انسان به این مسئله رسید که راهش درست است، ادامه خواهد داد. آن‌زمان به‌محض اینکه مجروحین خوب می‌شدند، به منطقه بر می‌گشتند. خیلی وقت‌ها در خود منطقه در بیمارستان‌های صحرایی می‌توانستند مداوا کنند، کلا دوران نقاهتمان را هم در سنگر می‌گذراندیم. دوستانی داشتیم که با پای مصنوعی هم به جبهه آمده بودند.

ما بر خلاف جنگ‌های کلاسیک دنیا عمل کردیم

### هر خونی که ریختند، جوشش ما بیشتر شد

در جنگ‌های کلاسیک جهان این‌گونه است که اگر نیروی جنگی تلفات دهد، دیگر کارایی لازم را ندارد؛ اما در جنگ و دوران دفاع مقدس ما کاملاً برعکس عمل کردیم. اگر جایی خونی ریخته می‌شد، بچه‌ها رو حیه حمله و دفاع بیشتری پیدا می‌کردند. حتی ما این فضا را هم در شهرهایمان می‌دیدیم.



**حمیده وحیدی**– اگر چه قصه عروج شهدای غواص کربلای ۴ سه‌دهه‌دل‌ها را سوزاند، همان‌زمان به‌فاصله دو هفته‌بهترین برنامه‌ریزی برای حمله و غافل‌گیری بعضی‌ها صورت گرفت که در این بین، نمی‌توان از تدبیر مرحوم آیت... هاشمی‌رفسنجانی که فرمانده کل قوای ایران در آن ایام بودند، یاد نکرد. کربلای ۵، ضربه‌نهایی جنگ به‌قدرت‌هایی بود که ۶سال در پشت صدام ایستادند اما نتوانستند ی‌وجب از خاک ایران‌را بگیرند. بعداز کربلای ۵، استکبار جهانی تلاش خودرا انجام داد تا ایران‌را مجبور کند قطع‌نامه ۵۹۸را بپذیرد.

در این بین، گفتگویی داشتیم با علیرضا یوسفی، جانناز شیمیایی ۷۰ درصد که از ناحیه چشم هم آسیب‌شدیدی دیده است. او فرمانده تخریب‌لشکر ۲۱ امام‌رضاع) بود که از سال ۶۱ در تمام عملیات‌ها شرکت‌داشت.

**شنیدم که قصه‌مجروحیت شما به‌یک‌ی دومرتبه ختم نمی‌شود. حتی همسرتان هم سلول‌های بنیادی چشم‌شان را به شما پیوند زدند؛ درست است؟**

من ۱۷مرتبه مجروح شدم. تقریباً می‌شود گفت، هیچ جای تنم الان سالم نیست. بدنم و به‌خصوص چشم‌هایم شیمیایی شده است. هر ۱۸ ماه یک‌بار پیوند قرنیه‌دارم. عمل هم با بی‌هوشی کامل است. باز اول هم از چشم خانمم داوطلبانه سلول بنیادی گرفته شد که آن هم قصه مفصلی دارد که این هم ایتارگری همسران جاننازبان‌را می‌رساند. یادم هست همان وقت آقای قالیباش به‌دیدن هردوی ما آمده بودند و به همسرم گفتند «شما در حین نامردی، مردانگی بزرگی کردید!»

**می‌دانید که رزمندگان سپاه‌واتش خراسان به‌خصوص مشهدنقش کلیدی در جنگ‌هشت‌ساله دفاع مقدس داشتند، اما چرا شهرهای دیگری شبیه اسفهان تا این حد کار فرهنگی‌شان پررنگ‌تر است؟**

ما این مشکل را از همان زمان جنگ داشتیم؛ یعنی کار فرهنگی‌مان خیلی کم است و قدر دانسته‌هایمان را نمی‌دانیم. اسفهانی‌ها از ابتدای جنگ هم اتحاد بیشتری نسبت‌به ما داشتند. کوچک‌ترین حرکت مثبتشان را با بازاب بالایی‌نشان می‌دادند حتی بعداز جنگ هم این کار را ادامه دادند؛ یعنی رده‌های نظامی آن‌ها خیلی بالاتر از ما بود. اگر دقت کنید، می‌بینید چه حجم بالایی از سردارها را رسانه‌ای کرده‌اند. آن‌ها بیشتر از ما به ایتار و از خودگذشتگی بها می‌دهند و همین می‌شود که نسل جوان امروز اصلاً شهدای شهرش را نمی‌شناسد. بگذارید یک‌خاطره برایتان تعریف کنم؛ یک‌روز هم کلاسی‌های پسرم‌رادر خیابان سوار ماشین کردم. همین‌که توی ماشین نشستند، از من پرسیدند «شما که جبهه‌بودید، آیا شهید همت را می‌شناسید؟» آن لحظه خیلی دلم گرفت. کمی که گذشت، دوباره سوال کردند «شما شهید باکری را هم می‌شناسید؟» این‌بار به‌جای پاسخ به آن‌ها گفتم، بگذارید من یک‌سوال از شما بپرسم «آیا شهید میرزایی را می‌شناسید؟» که متأسفانه هیچ‌کدام نمی‌شناختند. نزدیک به یک‌ماه پیش آقای محسن رضایی در صفحه اینستاگرامشان گذاشته بودند «در

## تدبیر امام(ره) در سال ۶۱ آرامش امروز ماست

این روزها در فضا‌های مجازی مکرراً این سوال پرسیده می‌شود که «چرا حضرت امام(ره) در سال ۶۱ قطع‌نامه را نپذیرفتند؟» و افراد بنابه فراخور اطلاعات و آگاهی‌شان پاسخ‌های نادرستی می‌دهند. برخی‌ها هم می‌خواهند حقیقت جنگ را انکار کنند. قطع‌نامه ۵۹۸ واقعاً به‌نفع ما نبود و هنوز عراقی‌ها در ابتدای دهه شصت در خاک ما بودند.

آن قطع‌نامه آتش‌بس موقت بود و نشان‌دهنده صلح کامل نبود. ما باید به‌دنبال عراقی‌ها می‌رفتیم تا خاکمان را پس بدهند و می‌دانستیم صدام زیربار نخواهد رفت؛ پس بهترین کار این بود که توان نظامی‌مان را به‌رخ دنیا بکشیم تا دیگر جرئت تجاوز به ایران را پیدا نکنند. همان‌طور که می‌بینید، از آن‌سال‌ها تا به امروز هم هیچ‌کس جرئت نکرده به خاک ایران تجاوز کند. در سال ۶۱ مناطق زیادی از ما به دست عراقی‌ها

یک زمانی بر سر خط‌شکن‌بودن بین فرمانده‌ها بحث می‌شد؛ یعنی به‌اندازه‌ای داوطلب برای پیشروی وجود داشت که فرماندهان عالی‌رتبه نمی‌توانستند بین نیروها انتخاب کنند. اکثر بچه‌های بسیجی بودند که به عشق شهادت می‌آمدند؛ البته این مسئله تنها صرف شهادت‌طلبی نبود. پیشروی به منطقه‌ای ناآشنا که دریا‌راه نمی‌دانی، چیزی نداشت به‌جز شهادت، اسارت و مجروحیت. این روزها جانبازان سال ۵۹ بودند. ما تجربه نظامی زیادی کسب کرده بودیم؛ به‌طوری‌که فقط استان خراسان توانسته بود در آن سال‌ها ۱۱ یگان را آرایش دهد؛ در صورتی که در ابتدای جنگ، یک یگان می‌باشیم. تدبیر حضرت امام(ره) این روزها برای ما آرامش‌بخش است؛ به‌طوری‌که ایشان برای مانسخته‌ای از بر‌خورد با قدرت‌های استکبار پیچیده‌اند که اگر به‌آن عمل می‌کردیم، هیچ‌گاه تا به امروز رسر مسئله‌ای شبیه بر جام‌رو دست‌نخورده بودیم.

ما بر خلاف جنگ‌های کلاسیک دنیا عمل کردیم

### هر خونی که ریختند، جوشش ما بیشتر شد

در جنگ‌های کلاسیک جهان این‌گونه است که اگر نیروی جنگی تلفات دهد، دیگر کارایی لازم را ندارد؛ اما در جنگ و دوران دفاع مقدس ما کاملاً برعکس عمل کردیم. اگر جایی خونی ریخته می‌شد، بچه‌ها رو حیه حمله و دفاع بیشتری پیدا می‌کردند. حتی ما این فضا را هم در شهرهایمان می‌دیدیم.

### گفتگو با علیرضا یوسفی

### فرمانده سابق تخریب‌لشکر ۲۱ امام‌رضاع) به‌بهانه سالگرد عملیات کربلای ۵

# از هر وجب خاکمان دفاع کردیم

تدبیر برای اصل غافل‌گیری بود. یادم هست در والفجر ۳ وارد سنگر عراقی‌ها شدم و آن‌ها را در حال خواب دستگیر کردم، اما بالاخره این چیزها در جنگ پیش می‌آید و در کربلای ۴ کمی محافظه‌کاری‌ها کمتر شد؛ و‌گرنه همان نیروها و همان جبهه ۱۵ روز بعد توانستند حماسه کربلای ۵ را رقم بزنند.

### بعداز آن شکست سخت، روحیه نیروها تضعیف نشده بود؛ یعنی خسته‌ای یک جنگ نابرابر نبودند؟

در اینکه بعضی‌ها همیشه از ما در تجهیزات کامل‌تر بودند، بحثی نیست. همین خمسه‌خمسه را ابتدای جنگ نمی‌دانستیم که چیست. حتی مین نداشتیم. مین‌های آن‌ها را می‌گرفتیم و خودمان استفاده می‌کردیم؛ اما بچه‌های ما روحیه شگفت‌انگیزی داشتند.

یادم هست فرماندهان بعداز عملیات کربلای ۴ نگفتند که قرار است خیلی سریع حمله کنیم اما از طرفی، به ما اعلام کردند تمرین‌هایمان را ادامه دهیم. آن‌زمان فضای حزن‌انگیزی در تخریب به‌وجود آمده بود؛ از یک طرف دوستان زیادی را از دست داده بودیم به‌طوری‌که تقریباً نصف غواصمان شهید شده بودند.

از‌طرف دیگر، رزمندگان می‌خواستند خون دوستانشان پایمال نشود. در جنگ‌های کلاسیک جهان این‌گونه است‌که اگر یک‌طرف تلفات دهد، دیگر کارایی لازم را ندارد اما در جنگ و دوران

دفاع مقدس، ما کاملاً برعکس عمل کردیم؛ اگر جایی خونی ریخته می‌شد، بچه‌ها روحیه حمله و دفاع بیشتری پیدا می‌کردند. حتی ما این فضا را در شهرهایمان هم می‌دیدیم؛ مثلاً در کوچه‌ای، هیچ شهیدی وجود نداشت. همین‌که یکی از مردان آن‌ها به جبهه می‌رفت، شفرز دیگر هم او را همراهی می‌کردند. تلفات آن‌زمان جوشش خودبه‌خودی داشت. الان هم نگاه کنید، بچه‌هایی که سال‌ها در جنگ ماندند، همان‌هایی بودند که بارها مجروح شدند.

**چرا در کربلای ۵، بصره را نگرفتیم؟**

کار اصلی عملیات کربلای ۵ در شمال پنج ضلعی شلمچه بود. عراقی‌ها با کمک طراحان آمریکایی خاک‌ریزهای هلالی درست کرده بودند که داخ‌لش کاملاً مسلح بود. سیم‌های خاردار فرشی یعنی عرض

۵متر با طول نیم‌متری را ساخته بودند که نمی‌توانستی پایت را داخ‌لش بگذاری.

پس به این فکر کنیید با‌وجود این، بچه‌های ما توانستند وجب‌به‌وجب پیشرفت کنند. تأکید دارم ما نمی‌توانستیم با یک گردان منطقه‌و وسیعی را بگیریم؛ ما وجب‌به‌وجب پیش می‌رفتیم.

این در حالی بود که تمام دنیا پشت صدام ایستاده بود. شهید ابراهیم شریفی‌که معروف به «چریک‌پیر» است و بسیار فرد باتجربه و شجاعی بود، یک‌بار از خط، به عقب‌فراخوان شد.

کلا دو کیلومتر راه بیشتر طی نکرد اما همین رفت‌وآمد ایشان باعث شد تا منطقه‌ای که گرفته بودند، در خاطراترانشان کل مطلب را در واقعاً تن به‌تن و شدید بود؛ یعنی متربه‌متر پیش می‌رفتیم.

یک زمانی بر سر خط‌شکن‌بودن بین فرمانده‌ها بحث می‌شد؛ یعنی به‌اندازه‌ای داوطلب برای پیشروی وجود داشت که فرماندهان عالی‌رتبه نمی‌توانستند بین نیروها انتخاب کنند. اکثر بچه‌های بسیجی بودند که به عشق شهادت می‌آمدند؛ البته این مسئله تنها صرف شهادت‌طلبی نبود. پیشروی به منطقه‌ای ناآشنا که دریا‌راه نمی‌دانی، چیزی نداشت به‌جز شهادت، اسارت و مجروحیت. این روزها جانبازان سال ۵۹ بودند. ما تجربه نظامی زیادی کسب کرده بودیم؛ به‌طوری‌که فقط استان خراسان توانسته بود در آن سال‌ها ۱۱ یگان را آرایش دهد؛ در صورتی که در ابتدای جنگ، یک یگان می‌باشیم. تدبیر حضرت امام(ره) این روزها برای ما آرامش‌بخش است؛ به‌طوری‌که ایشان برای مانسخته‌ای از بر‌خورد با قدرت‌های استکبار پیچیده‌اند که اگر به‌آن عمل می‌کردیم، هیچ‌گاه تا به امروز رسر مسئله‌ای شبیه بر جام‌رو دست‌نخورده بودیم.

#### دیدگاه دو

عباس‌ذال

جانناز دفاع مقدس

### «دوو‌بجی» نفس‌گیر بود

**از شهدا و خدمات «ادوات» کمتر شنیده‌ایم. لطفاً کمی در این‌باره توضیح‌دهید.**

یکی از بخش‌هایی که بعداز جنگ کمتر رسانه‌ای‌اش شد، همین ادوات است؛ در صورتی‌که بسیار نقش کلیدی در جنگ‌داشت. ادوات در سپاه بسیار تکمیل است. بعد از اینکه لشکر‌ها در سپاه ایجاد شد، احساس نیاز شد که ادوات هم شکل بگیرد. اولین‌مرتبه در دوران دفاع مقدس به‌دستور حاج‌قاسم سلیمانی، فرمانده دلاور و شجاع لشکر ۴۱ ثار... برای حفاظت از رزمندگان کرمانی در مقابل دشمن و انهدام نیروهای بعضی در جنگ پایه‌ریزی شد. در دنیا غالباً وقتی به آتش بیشتری نیاز باشد، توپ‌خانه استفاده می‌شود؛ اما چون ما آن‌زمان تجهیزات لازم را نداشتیم، از مجموعه ادوات استفاده می‌شد. سلاح‌هایی که در ابتدای جنگ در مجموعه ادوات استفاده می‌شد، از همان سلاح‌هایی بود که از دشمن به‌غنیمت‌گرفته شده بود و برای پشتیبانی از آتش نزدیک در خط‌های پدافندی و آفندی استفاده می‌کردیم. در انتهای جنگ به‌تزدیک ۱۸رسته می‌رسیدیم که شامل انواع خمپاره‌ها، دو‌شیکا، موشک‌ها و... بود.

### مجموعه ادوات به‌ویژه در کربلای ۵ چه نقشی ایفا کرد؟

طبیعتاً ادوات در قبل از عملیات هم حضور فعال داشتند؛ چراکه باید شناسایی می‌کردند و هم‌زمان با توجه به ساختار مجموعه جزو آخرین نفرهایی بودیم که منطقه را ترک می‌کردیم. در عملیات کربلای ۵ تقریباً منطقه ما دست‌نخورده باقی ماند. قبل از عملیات با توجه به آتش که وجود داشت، طرح‌ریزی عملیات را انجام دادیم. عملیات کربلای ۵ بسیار گسترده و از نظر آتش شدید بود. در جنگ‌ها کمتر دیده‌ام چنین آتشی ریخته شود. ما نهایتاً یک یا دو روز آتش می‌ریختیم؛ اما در کربلای ۵ مدت‌ها درگیر بودیم. ما توانستیم پله‌پله به شهرک دوویجی عراق برسیم که ۹تیب عراق در آن زندانی شده بود.

### در باره دوویجی شنیدیم که جنگ بسیار نفس‌گیری صورت گرفته‌است.

بله. جنگی‌که در دوویجی شکل گرفت، واقعاً نفس‌گیر بود و از بچه‌های دیده‌بان‌ی تا کسانی‌که خمپاره می‌زدند، همه درگیر بودند. غالباً نباید در زیر آتش قبضه‌ها را حمل کنیم؛ اما به اندازه‌ای فشار جنگ بالا بود که ما مجبور بودیم زیر آتش دشمن بایستیم. کمتر از ادوات گفته شده است، اما شهدای ادوات بی‌شمار هستند. در تمام سطلوخی‌ها باید یگان وجود داشته باشد، ادوات حضور دارد. درباره دوویجی کمتر گفته شده‌است.

در عملیات کربلای ۵ جاهایی بود که عملیات قفل شد و جنگ شدید شبانه‌روزی رخ داد. آقای شماخی در خاطراترانشان کل مطلب را در چند جمله درباره دوویجی گفته‌اند «برای چند روز تمام، توان جمهوری اسلامی دربرابر تمام توان عراق با هم جنگیدند» این‌تمام‌توان به‌تمام امکانات ربط پیدا می‌کند که شاید در مناطق دیگر این‌طور نبوده که پیروز این‌معرکه جمهوری اسلامی بود.

شنیدیم حتی خود صدام هم در منطقه بود و می‌دانیم صدام وقتی‌که کار بالا می‌گرفت و می‌دانست فرماندهان عالی‌رتبه‌اش نمی‌توانند جنگ را پیش ببرند، خودش حاضر می‌شد. شهید محسن امیرکابلیان، مسئول دیده‌بانی در دوویجی بود و با‌وجود اینکه یک‌دستش در عملیات‌های گذشته قطع شده بود، اما باز هم به‌وسیله موتور بر‌ها ر دو دیده‌بان را به‌خط می‌برد و برمی‌گشت؛ یعنی ببینید چه تعدادی از دیده‌بان‌ها شهید می‌شدند که ایشان مدام در رفت‌وآمد بود. روزی که دوویجی سقوط کرد، من را با خودم همراه کرد؛ در حالی‌که آیه‌ای از قرآن را معنا می‌کرد «تو نیستی که تیر را به هدف می‌زنی» و دیدیم یکی از پل‌های فلزی‌که اصلاً نسبت به‌آن دید کاملی نداشتیم، کاملاً از بین‌رفته‌است.